





عنوان و نام پدیدآور: تک‌گویی‌های معاصر برای زنان / ویراسته‌گر یس سالت؛ ترجمه‌محسن کاس‌نژاد

مشخصات نشر: تهران: بیدگل، ۱۴۰۰

مشخصات ظاهری: ۲۱۲ص: ۵/۱۴/۵؛ ۲۰/۵ س.م.

شابک: ۹۴-۹۴-۷۵۵۴-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: The Methuen book of classical monologues for women, 2005

موضوع: تک‌گویی‌ها

موضوع: Monologues

موضوع: بازیگری (نمایش)

موضوع: Acting

شناسه افزوده: کاس‌نژاد، محسن، ۱۳۵۲-، مترجم

شناسه افزوده: سالت، کریس، ویراستار

شناسه افزوده: Salt, Chrys

رده‌بندی کنگره: PN۴۳۰۵

رده‌بندی دیویی: ۸۶۸/۸۲۴۵۰۸۳۵

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۸۶۷۴۶۶۲



تک‌گویی‌های معاصر

برای زنان | ویراستهٔ کریس سالت | محسن کاس‌نژاد |

Contemporary Monologues for Women | Chrys Salt | M. Kassnejad |





| تک‌گویی‌های معاصر برای زنان |

| ویراسته کریس سالت |

| ترجمه محسن کاس نژاد |

| ویراستار: شهرزاد رادمنش |

| مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش تصاعدیان |

| صفحه‌آرا: ترگس نیک‌زاد |

| مدیر تولید: مصطفی شریفی |

| چاپ اول | تابستان ۱۴۰۴ | تهران | ۷۰۰ نسخه |

| شابک: ۹۴-۹۴-۷۵۵۴-۶۶۲۲-۹۷۸ |

| Bidgol Publishing co. |  | انتربیدگل |

| تلفن‌اتصالات: ۲۸۴۲۱۷۱۷ |

| فروشگاه | تهران | خیابان انقلاب | بین ۱۲ فروردین و فخر رازی | پلاک ۱۲۷۴ |

| تلفن فروشگاه: ۶۶۹۶۳۶۱۷-۶۶۴۶۳۵۴۵ |

| همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. |

| lbidgol.ir |

| فهرست |

۹	پیشگفتار
۱۷	رؤیاهای آنه فرانک برنارد کاپس
۲۱	آشپزی با الویس لی هال
۲۵	نشانه‌های محبت مورین لارنس
۲۹	گرفتار در ساحل کوین هود
۳۳	دور دور با ماشین دزدی کریستینا رید
	برای دختران رنگین پوستی که به خودکشی اندیشیده‌اند
۳۷	آنگاه که تنها رنگین‌کمان کافی است نوشته انتوزاکی شنگی
۴۳	قلب دردمندش برایونی لیوری
۴۷	شعر خونین هاوارد برنتون
۵۱	چنان افتاده‌ام که توان ایستادنم نیست ریچارد کامرون
۵۵	یک پول حسابی کریل چرچیل
۵۹	خدا بده برکت دیوید ممت
۶۳	سایکوسیس ۴:۴۸ سارا کین
۶۷	سانسورچی آنتونی نیلسون

۷۱	چاقو در شکم مرغ دیوید هروتر
۷۵	کلئو، کمپینگ، امانوئل و دیک تری جانسون
۷۹	دختران برتر کریل چرچیل
۸۳	در بار شیکرز دوباره بلوا به پا شد جان گادبر
۸۷	اشتاینبرگ صورت پخ لی هال
۹۱	کودک بالغ / کودک مرده کلر دویی
۹۵	موهبت روی ویلیامز
۹۹	رهایی مارشا نورمن
۱۰۳	سیگار و شکلات آنتونی مینگلا
۱۰۹	خاطره آب شیلا استیونسون
۱۱۳	ده انگشت کوچولوی دست، نه انگشت کوچولوی پا سوتاونزند
۱۱۷	جالت برایونی لیوری
۱۲۳	وحشت دلچسب استیون پولیاکوف
۱۲۹	مادرم گفت هرگز نباید این کار را می کردم شارلوت کیتلی
۱۳۳	خودم زیر مادرم رو پاک می کنم ایین هگی
۱۳۷	سقوط با سوزان جودی آیتون
۱۴۱	مسیح سوار بر قطار نیویورک استیون ادلی گرگیس
۱۴۷	هفت پشت غریبه استیون پولیاکوف
۱۵۱	شهر بی خنده تام مورفی
۱۵۵	پگی در خدمت شماسنت الن پلتر
۱۵۹	مد داگ لوسی
۱۶۳	ظهور و سقوط ال وی جیم کارترایت
۱۶۷	ملکه زیبایی لی نین مارتین مک دونا
۱۷۱	ناکجا آباد فیلیس ناگی

۱۷۷	جنایت غمناک پیتر نیکولز
۱۸۱	سرگرمی باحال ویکتوریا وود
۱۸۷	معمار دیوید گریگ
۱۹۱	شبحی از مکان بی مثال فیلیپ ریدلی
۱۹۵	آخرین آگهی ترحیم پیتر تینیس وود
۱۹۹	خوش شانس ها شارلوت النبرگ
۲۰۵	اینجا مایکل فرین
۲۰۹	رز مارتین شرمین



| پیشگفتار |

هدف کتاب پیش رو این است که شما را در انتخاب قطعه مناسب برای آزمون‌های بازیگری یاری کند؛ قطعه‌ای که نه تنها برای خود شما مناسب باشد، بلکه به کار آزمونی که در پیش دارید هم بیاید تا بتوانید ویژگی‌های منحصر به فرد خود را در ایفای نقش‌هایی که انتخاب کرده‌اید به نمایش بگذارید.

وقتی شما را برای آزمون بازیگری فرامی‌خوانند، ازتان می‌خواهند یا متنی را بدون آمادگی قبلی بخوانید (مثلاً می‌گویند: «می‌توانی این دیالوگ را برایم بخوانی؟ این خانم یک ورزشکار لیتوانیایی پرش با نیزه است و علاقه زیادی هم به نوشیدنی دارد...»)، یا قطعه‌ای را برایشان اجرا کنید که قبلاً تمرینش کرده‌اید. بنابراین، لازم است پیشاپیش یک سری قطعه نمایشی را آماده کرده باشید؛ می‌توانید بروید سراغ آن قطعه‌هایی که معمولاً برای ورود به مدرسه تئاتر اجرا می‌شود (یکی کلاسیک و دیگری معاصر) یا قطعه‌هایی که برای آزمون‌های بازیگری، نمایش‌های مستقل یا حتی برای مدیر برنامه‌تان آماده کرده‌اید.

به هر حال، کندوکاو نمایشنامه‌ها و اجرای تک‌گویی‌ها — حتی بی هیچ هدف خاصی — تجربه‌ای ارزشمند خواهد بود. چنین تمرینی ذهن شما را پویا و گوهر خلاقانه درونتان را زنده نگه می‌دارد.

هنگام انتخاب قطعه‌ای برای آزمون بازیگری، به دقت فکر کنید که چه چیزی برای شما و هدف آزمون مناسب‌تر است. اگر برای یک تئاتر آموزشی نقش

پرننگ ولعاب آنتیگونه را بازی کنید، یا برای گرفتن نقشی در آخرین نمایشنامه آنتونی نیلسن^۱ تک‌گویی ویکتوریا وود^۲ را اجرا کنید، به جایی نخواهید رسید. در ضمن، اگر چهل و دو سالگی را رد کرده‌اید و شبیه شخصیت‌های سریال ایست اندرز^۳ هستید، اصلاً نباید سراغ اجرای نقش ژولیت بروید! منطقی باشید. وقتی کتاب بازیگری مؤثر^۴ را می‌نوشتیم، با جود کلی^۵ (کارگردان هنری پیشین تماشاخانه یورکشایر غربی) سر این جور مسائل گفت‌وگوی جالبی داشتیم. بخشی از نظرات او را اینجا نقل می‌کنم، بد نیست موقع گزینش قطعه برای آزمون بازیگری گفته‌های او را در ذهن داشته باشید.

خیلی سخت است که به بازیگرها بفهمانی دلیل رد شدنشان این نیست که دیگران از آنها بهترند – صرفاً به این دلیل ردشان می‌کنی که کم‌وبیش مناسب آن نقش نیستند. بازیگران اغلب از این موضوع خیلی ناراحت و رنجیده می‌شوند، اما اگر نظر خودشان را درباره‌ی فلان اجرا پرسی، اغلب می‌گویند: «فلان بازیگر اصلاً به فلان نقش نمی‌خورد.» و درعین حال، همین بازیگران انتظار دارند در انتخاب نقش، همه فارغ از ظاهر و ویژگی‌های شخصیتی‌شان فرصتی برابر داشته باشند!...

وظیفه‌ی شما در آزمون بازیگری فقط این نیست که نشان دهید برای این نقش خاص مناسبید یا نه، بلکه باید ثابت کنید هنرمندی خوش‌ذوق با قوه‌ی تخیلی نیرومند هستید. در این صورت، چنانچه این بار برای یک نقش «مناسب» نباشید، بی‌تردید در ذهن کارگردان خواهید ماند و دفعه‌ی دیگر که بخواهد برای نقشی مشابه بازیگری انتخاب کند، شما را در نظر خواهد گرفت. به یاد داشته باشید، ممکن است گزینش‌کنندگان پوشه‌ای با عنوان «بازیگر خوب» دم دست نداشته باشند؛ مگر می‌شود حساب تمام بازیگران خوب را نگه داشت؟ اما

1. Anthony Neilson
2. Victoria Wood
3. *East Enders*
4. *Making Act Work*
5. Jude Kelly

احتمالاً برای انتخاب بازیگری که بتواند نقش شخصیت‌هایی مثل «مادر بزرگ دلربا»، «بلوند جذاب» یا «کارکشته سرسخت» را بازی کند پوشه‌هایی تهیه می‌کنند و اگر تحت تأثیر بازی شما قرار بگیرند، نام شما را در آن می‌نویسند. بعضی نقش‌ها مانند لباسی خوش دوخت به تنتان می‌نشینند. راحت و جمع‌وجورند. انگار برای خودتان ساخته شده‌اند. چیزی در عمق وجود شما با روح آن نقش منطبق است؛ احساساتی که بروز می‌دهد، زبان و شیوه گفتاری که به کار می‌برد، طبقه اجتماعی، اهداف و نیت‌هایش. انگار همه چیز درست سر جای خودش قرار گرفته باشد. دیالوگ‌ها سلیس و بی‌زحمت اضافی بر زبانتان جاری می‌شوند. حتی بدنتان هم کاملاً مناسب ادا کردن این متن است. باید دنبال چنین نقش‌هایی باشید. شاید قرار باشد مدت‌ها آن را بازی کنید، پس مطمئن شوید که کاملاً برایتان مناسب است.

قطعه‌هایی که برای آزمون آماده می‌کنید باید به خودی خود اثر کوچک مستقلی باشند. لازم نیست کل نمایشنامه را بخوانید؛ گرچه شاید خلاف عرف باشد، اما با جدا کردن دیالوگ‌ها از متن و بستر اصلی‌شان، می‌توانید روایت خودتان را از آنها اجرا کنید. به تازگی قطعه‌ای از نمایشنامه قدیمی ذرت سبز است^۱ اثر املین ویلیامز^۲ را برداشتم. داستان نمایشنامه در انجمن معدنچیان ولز رخ می‌دهد. قسمتی را که می‌خواستم از متن اصلی بیرون کشیدم، کمی تغییرش دادم و «داستان پیش‌زمینه» را هم عوض کردم. نتیجه کار کاملاً مناسب بازیگری ایرلندی بود که معمولاً نقش تروریست‌های جمهوری خواه ایرلند را بازی می‌کند. (بخشید املین!)

با این حال اغلب اوقات خواندن کل نمایشنامه کاملاً ضروری است؛ نه تنها یک بار، بلکه حتی دو یا چند بار. داستان معروفی هم هست درباره گوینده‌ای که برای اجرای برنامه کتاب‌خوانی شبانه به استودیوی رادیو می‌رود. او قبلاً کتاب را نخوانده اما گمان می‌کند می‌تواند بدون آمادگی قبلی هم از پیشش بریاید. شروع به خواندن می‌کند، اما هنوز چیزی از فصل اول کتاب نگذشته

1. *The Corn is Green*

2. Emlyn Williams

که به این جمله می‌رسد: «استیون^۱ مثل همیشه نوک‌زبانی گفت...»^۲ بله، او تکلیفش را انجام نداده بود، شما حواستان را جمع کنید. از آنجا که فقط چند دقیقه وقت دارید تا «توانایی‌هایتان را به رخ بکشید» در اینجا چند نکته را گوشزد می‌کنم، به این امید که به کارتان بیاید. هنگام تمرین قطعه‌های نمایشی این نکته‌ها را همراه توضیحاتی که نوشته‌ام به یاد داشته باشید:

- بکوشید تا حد امکان درباره نقش مدنظرتان و داستان‌ش کندوکاو کنید. حواستان به دستورصحنه‌های نویسنده باشد؛ آنها سرخ‌های ارزنده‌ای در اختیارتان می‌گذارند. نکته‌هایی هم هست که خودتان باید متوجهشان شوید: ببینید در داستان دیگران چه نظری درباره آن شخصیت دارند؟ چه اتفاق‌هایی برایش افتاده؟ تحت تأثیر چه چیزهایی است؟ چه می‌خواهد؟ اهل کجاست؟ حالا کجاست؟ در کلیسا؟ پارک؟ اتاق پذیرایی؟ قطب شمال؟ سونا؟ دارد با چه کسی حرف می‌زند؟ چه رابطه‌ای باهم دارند؟ الآن چرا دارد این حرف‌ها را می‌زند؟ سبک نمایشنامه چیست؟ متعلق به چه دوره‌ای است؟ شخصیت چه کاره است؟ چه لباسی پوشیده است؟ دامن پف‌دار؟ کفش پاشنه‌بلند؟ کفش ورزشی؟ همه چیز مهم است! فرض کنید الآن سال ۱۹۰۲ است. آیا خانم‌ها پاهایشان را روی هم می‌انداختند؟ اینجا دقت حرف اول را می‌زند! بکوشید تا موقعیت را بازی کنید. مفهوم را بازی کنید. متن نمایشنامه مثل خامه روی کیک است؛ وقتی می‌گوییم: «چشم‌های آبی قشنگی داری.» آیا مشاهده‌ام را بیان می‌کنم؟ ویژگی‌های ظاهری طرف را توصیف می‌کنم؟ یا دارم ابراز عشق می‌کنم؟ جمله من ممکن است به جز اینها دیگر چه معنایی داشته باشد؟ سعی کنید هر بار معنای نهفته متفاوتی را به کار بندید. با این کار خودتان متوجه منظورم خواهید شد.

1. Stephen

۲. یعنی شخصیت اصلی داستان (استیون) لکنت دارد و از ابتدای داستان نوک‌زبانی صحبت می‌کرده، اما گوینده به این دلیل که قبلاً داستان را مرور نکرده تا پیش از این، کل دیالوگ‌های او را عادی خوانده بوده است.

- هنگام تمرین قطعات نمایشی هیچ وقت در آینه به خودتان نگاه نکنید یا به صدای ضبط شده تان گوش ندهید؛ وگرنه بعداً هم تلاش می کنید همان حرکات عالی و لحن پرمعنایی را تکرار کنید که یک بار موفق به اجراش شده اید. تا وقتی هر بار از نو با شخصیت دست و پنجه نرم نکنید، قطعاً نمایشی شما ساختگی و بی روح می ماند — فرم محض، بی هیچ محتوایی. قطعه های خود را مستمر و منظم تمرین کنید، تا اگر ناگهان تلفن زنگ خورد و به آزمون بازیگری دعوت شدید، دستپاچه نشوید.
- هیچ وقت اجازه ندهید اضطراب و جودتان را فرابگیرد. بدانید که ترس دشمن شماسست و تمام زحمتی را که در خلوت برای آن اجرا کشیده اید تباه می کند. اگر نقش را نگیرید هم دنیا به آخر نمی رسد. نگاهتان به آزمون واقع بینانه باشد و بیش از حد بزرگش نکنید. به یاد داشته باشید که اگر از شما خواستم آزمون بدهید، پس یعنی امیدوارم که اجرای موفقی هم داشته باشید. طبیعتاً از خدا می خواهم که برای این نقش بازیگر پیدا کنم، دوره آموزشی ام را تکمیل کنم یا همکاری را با شما شروع کنم. پس در حق من و خودتان لطفی کنید و کمی به خودتان فرصت بدهید. پیش از هر کار، کمی تمرکز کنید. برای چند لحظه چشمانتان را ببندید. اگر قرار است بعدش شاهد اجرایی خوب از شما باشم، حاضرم صبر کنم. نفس عمیق بکشید. با نقشتان یکی شوید. فکر کنید اصلاً در حال آزمون دادن نیستید، اینجا هم دفتر شلوغ استودیو تلویزیون نیست و قرار نیست جلوی جماعتی موشکاف و سخت گیر هنرنمایی کنید. شما در فرانسه قرن نوزدهم هستید! یا در حال ملاقات با فرزندی که بیست سال پیش رهایش کرده اید. به اینجا نیامده اید که هوشتان را نشان دهید. اصلاً قرار نیست چیزی نشان بدهید، فقط باید زندگی کنید. آمده اید دو دقیقه از زندگی شخصیت خود را به دفتر کار من بیاورید. همان زمینی زیر پای شماسست که شخصیتتان بر آن قدم برمی دارد. الان شما به درون پوست او خزیده اید و به جای او زندگی می کنید. در واقع، شما به او تبدیل شده اید. لباسی بپوشید که در آن احساس راحتی می کنید. آن کفش های نویی که پا را می زند فقط حواستان را از اجرا پرت می کند. متناسب با شخصیت

لباس بپوشید. خیلی احمقانه است که وکلای دادگستری دگلت‌ه بپوشند یا لیدی آن^۱ کفش پاشنه بلند پایش کند.

- موهایتان را از صورتتان کنار بزنید. من باید چشم‌هایتان را ببینم. چشم‌ها حقیقتاً آینه تمام‌نمای روح ما هستند. اگر درست فکر کنید، همه چیز درست از آب درمی‌آید. برای من مهم نیست شما چقدر خوب ادای غرق شدن در دیگ فرنی را درمی‌آورید؛ اگر کارتان رنگ‌وبوی واقعیت نداشته باشد برایم جذابیته نخواهد داشت.

بنابراین، همه چیز به خودتان بستگی دارد. پیشنهادهایم را به حساب حکم قطعی نگذارید. من فقط سعی کردم با چند رهنمود یا نکته ساده درباره زمینه و رویکرد کار به شما سرنخ‌هایی را نشان دهم که در زبان یا ساختار متن نهفته است.

در این کتاب، ترتیب تگ‌گویی‌ها بر اساس سن تنظیم شده است — با کم‌سن‌وسال‌ترین شخصیت‌ها شروع می‌کنم. امیدوارم این ترتیب بتواند شما را در یافتن قطعه مناسب یاری کند. البته گاهی می‌توان یک تگ‌گویی را برای هر سنی به کار گرفت، چون سن‌وسال برخی شخصیت‌ها منعطف است. در چنین مواردی، آزادتر پیش رفته‌ام و سعی کرده‌ام زیاد سخت نگیرم. هر جا به نظر لازم بوده، دستور صحنه‌ها را نگه داشتم و در موارد معدودی هم (با ذکر تغییرات) اندکی در متن دست برده‌ام تا در خارج از بافت هم قابل استفاده باشد. امیدوارم به دردتان بخورد.

با آرزوی خلاقیت روزافزون. موفق باشید.

تقدیم به تمامی شاگردان و دوستانم در حرفه بازیگری که از ایشان بسیار آموخته‌ام.

با سپاس از الیزابت اینگرامز^۱، ویراستار انتشارات متوئن^۲، به خاطر شوخ طبعی، حمایت بی دریغ و مداد آبی نکته‌سنجش. و سپاس از همسرم، ریچارد، به خاطر مهربانی و عشقش، فنجان‌های چای و کارتریج‌های پرینترش که انگار هیچ وقت تمامی نداشتند.

1. Elizabeth Ingrams
2. Methuen

| رؤیاهای آنه فرانک^۱ |

| برنارد کاپس^۲ |

رؤیاهای آنه فرانک داستان دختر شگفت‌انگیزی است که در سیزده‌سالگی، پس از اشغال هلند به دست نیروهای حزب نازی آلمان همراه خانواده‌اش به مخفیگاه می‌رود. نمایشنامه برنارد کاپس اگرچه بر اساس دفتر خاطرات آنه فرانک نوشته شده، سیر و سیاحتی خیالی در افکار و رؤیاهای اوست. در این رؤیاها آنه می‌تواند فرار کند، سفر برود، پیشگویی کند و حتی مسیر تاریخ را تغییر دهد!

این تک‌گویی را با کنار هم آوردن چند بخش از ابتدای نمایشنامه ترتیب داده‌ام. آنه نوجوانی پرشور، خلاق و تأثیرپذیر است که آرزو دارد نویسنده شود. دفتر خاطراتی که در سیزدهمین سالگرد تولدش هدیه گرفته با ارزش‌ترین دارایی اوست.

در ابتدای تک‌گویی، آنه صبح روزی را توصیف می‌کند که پدرش، اوتو، به خانواده خبر می‌دهد همگی باید بروند به مخفیگاه. با وجود تلاش اوتو برای عادی جلوه دادن موضوع در حضور بچه‌ها، آنه احساس می‌کند اتفاق مهمی در حال وقوع است. ذهنش آشفته می‌شود. کی می‌روند و مقصدشان کجاست؟ آنجا در امان خواهند بود؟ احساساتی متضاد در ذهنش درهم می‌آمیزند.

1. Dreams of Anne Frank (1993)

2. Bernard Kops

غمگین شده که دارند خانه را ترک می‌کنند، اما خوشحال است که از دست آلمانی‌ها می‌گریزند. از جمع کردن وسایلش هیجان زده است، اما آینده چه سرنوشتی برایش رقم می‌زند؟ به وسایل ضروری‌ای توجه کنید که جمع می‌کند تا با خودش به مخفیگاه ببرد: کتاب‌های مدرسه و پوست‌های هالیوودی، مدادها و شیشهٔ عطرش — نوجوانی که در آستانهٔ زن شدن است، نه قربانی پاک و معصوم کلیشه‌های عامه‌پسند. واقعاً چقدر از شرایط و اتفاقات پیش رو برایش قابل درک است؟

در پایان، همین دفترخاطراتش است که تسلی و راه فراری پیش پایش می‌گذارد. دفترش تنها امید و یاورش در روزهای تاریک آینده خواهد بود. در همین دفتر است که می‌خوانیم: «حتی اگر در بند باشی، در ذهنت همه چیز امکان‌پذیر است!»

آنه: یکشنبه بود. پنجم ژوئیه. فردای روز استقلال آمریکا. مادرم وانمود می‌کرد گریه نمی‌کند.

بعد پدرم خبرش را داد. حرف‌هایش را دقیق به یاد می‌آورم: «بچه‌ها، خواهش می‌کنم گوش کنید. می‌خوام چیزی بهتون بگم، باید بریم مخفیگاه.» کی قرار است برویم مخفیگاه؟ اوضاع مرتب خواهد شد؟ چه چیزهایی را بگذارم همین‌جا بماند؟ چه چیزهایی را با خودم ببرم؟ (کیفش را برمی‌دارد.) چیزهای ضروری. کیف مدرسه‌ام؛ می‌خواهم پُرش کنم. بیگودی، دستمال کاغذی، کتاب‌های درسی، عکس‌های ستارگان سینما: جون کرافورد^۱، بتی دیویس^۲، دیانا دوربین^۳، میکی رونی^۴. شانه، نامه‌ها، هزاران مداد، تل‌مو، بهترین

1. Joan Crawford
2. Bette Davis
3. Deanna Durbin
4. Mickey Rooney

کتابم: امیل و کارا آگاهان^۱. پنج تا خودکار. (شیشه کوچکی را بو می‌کشد.) عجب عطری! وای بله! نباید دفتر خاطرات جدیدم را فراموش کنم. (حالا همه وسایلش را داخل کیف گذاشته است، به جز دفتر خاطرات.) می‌خواهیم برویم مخفیگاه، مخفیگاه!

چهار روز بعد. پنجشنبه، نهم ژوئیه. هیچ وقت صبح آن روز را فراموش نمی‌کنم. باران می‌بارید. تصور کنید دارید خانه‌تان را برای همیشه ترک می‌کنید و نمی‌دانید که اصلاً روزی دوباره برمی‌گردید آنجا یا نه.

اما با تمام اینها قلبم لبریز از شادی است. در مخفیگاه دیگر مجبور نیستیم از آلمانی‌های نژادپرست اطاعت کنیم. دیگر از قوانین ترسناکشان خبری نیست.

خدا حافظ خانه عزیزم. همیشه به یادت خواهیم بود. به خاطر همه چیز ممنونم. در مغزم ولوله‌ای برپاست، مثل واگنی که روی ترن‌هوایی بالاوپایین می‌رود. شادی، غم، ترس، هیجان. احساساتم دارند باهم مسابقه می‌دهند. تصوراتم سرریز می‌شود. هرچه نباشد من هنرمندی خلاقم. وقتی این جنگ تمام شود می‌خواهم نویسنده شوم.

دفتر خاطرات! امکان ندارد بدون دفتر خاطراتم بروم. (دفتر را برمی‌دارد و آن را باز می‌کند.) شاید درون یک جعبه محبوس باشی یا در بند اندوه گرفتار، اما ذهنت می‌تواند بال بزند و پرواز کند. شاید کنج زیرزمین یا در تاریکی اتاق زیرشیروانی زندانی شده باشی، اما می‌توانی هرکجا خواستی بروی. در رؤیاهایت آزادی، در تمام لحظات گذشته، حال، آینده.

1. *Emil and the Detectives* by Erich Kästner (1929)

همه‌شان در برگ‌برگ نوشته‌های من مقابلت قرار دارند.
از من خوب استفاده کن. (حالا از زبان خودش ادامه می‌دهد).
قول می‌دهم! همه‌چیز را می‌نویسم. همه‌چیز. افکارم،
اتفاقات، رؤیاهایم. تنها تو محرم اسرار من خواهی بود، فقط تو.
(دفترخاطرش را محکم در آغوش می‌فشارد). برویم، دفترخاطرتم.
من بدون تو هیچم.

